

عقل و وحی

مناظره: دکتر غلامرضا اعوانی، دکتر فریدریش نیوهنر
دکتر ساواس اغوریس، دکتر کاروس اوان گلیدوس

قرار دارند، مطابقت می‌نماید. برای نمونه، آن بخش از کتاب «شفا» که درباره «منطق موجّهات» نگاشته شده، بر تمام آنچه تاکنون در سر تاسر اروپا مورد بحث قرار گرفته است برتری دارد و این مسأله از سوی استادان «علم منطق» که تاکنون در این زمینه تحقیق کرده‌اند نیز مورد تأیید قرار گرفته است. این بدان معناست که کتاب یک جلدی «الهیات» بوعلی سینا در واقع با تکیه بر هفت جلد از کتاب «منطق» نوشته شده که تمامی بر اساس صحت و دقت است.

این موضوع در مورد فارابی نیز صادق است. با این تفاوت که ابوعلی سینا در مورد مسایل مربوط به علم «الهی» پرسشهای بیشتری طرح کرده است. هر دوی آنها به سؤالات مربوط به علم منطق تأکید ورزیده‌اند، اما فارابی درباره «فلسفه سیاسی» مطالب بیشتری به جا گذاشته است و در «فلسفه سیاسی» نیز توجه بیشتری از خود نشان داده است. وی درباره تشکیل حکومت و بهترین دولتها و حکومتها، جوامع و «مدن فاضله» (شهرهای آرمانی) رساله‌های زیادی نوشته است. ممکن است تفاوتی در میزان توجه و تأکید آنها نسبت به این مسایل وجود داشته باشد، اما هر دوی آنها از نظر معیارهای کنونی به عنوان دو فیلسوف واقعی مورد تأیید واقع شده‌اند.

اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا آنها را فیلسوفان اسلامی می‌نامیم؟ حتی اگر آنها را به عنوان فیلسوف در نظر بگیریم (یعنی اینکه روشهای علمی آنها بر اساس منطق استوار است) بر خلاف دین مسیحیت، در دین اسلام عقل مخالف و مغایر با ایمان نیست؛ زیرا ایمان به اسلام ایمان و اعتقادی جهانی و جهانشمول است. در این حالت «وحی و الهام» پدیده‌ای جهانی و نیز یک اصل اصیل و یک منبع عظیم معرفت تلقی می‌شود، و خود به عنوان موضوعی از علم راستین به شمار می‌آید.

برای نمونه، «وحی» یک پدیده جهانی مطلق انگاشته می‌شود. البته این «وحی» فقط به اسلام اختصاص ندارد بلکه همان گونه وحیی است که بر حضرت مسیح^(ع)، موسی^(ع)، ابراهیم^(ع) نازل شده است. اما اکنون درباره یک وحی کلی صحبت می‌کنیم که در اسلام معرفی شده است.

اسلام دارای دو بعد است: بعد تاریخی که درست تاریخ و زمان اشکار شده است و بعد جهانی و کلی که فراتر از بعد تاریخی است. اسلام در بعد فرا تاریخی آن جنبه‌ای مطلق دارد و به زمان و مکان خاصی محدود نمی‌شود. افراد حقیقی اسلام فرا تاریخی پیامبرانند. بدین معنا تمام پیامبران در طول تاریخ مسلمانند و از نظر ما همه آنها مسلمان هستند. از این رو «وحی» از نظر اسلام، نخست جنبه کلی و جهانی دارد. از سوی

پرسش از نسبت دین و خرد، پرسش همواره مطرح بوده و دانشمندان بزرگی کوشیده‌اند تا برای این مهم پاسخی درخور بیابند. برخی افراد نسبت خرد و دین را نسبت میانیت و تضاد انگاشته‌اند؛ بعضی نیز میان این دو به رابطه اینهمانی قایل شده‌اند، و زمره‌ای نیز ساحت هر یک را حوزه مستقلی دانسته‌اند که در عین حال می‌تواند با دیگر حوزه‌ها مرتبط باشد.

به نظر می‌رسد فلسفه در صورتها و تجلیات گوناگونش، کوششهای فرد برای پاسخ جستن به پرسشهایی بوده که گریبان نهاد بشری را رها نکرده و حیات انسانی را به آرامش نسپرده است. تاریخ فلسفه، تاریخ پرسشهای لاینحل و پاسخهای معارض است. به دیگر سخن، فلسفه نه پاسخ، که پرسش رو به تعمیق و گسترش خرد بشری است.

اما وحیانیّت سخن آسمان است که دانای مطلق آن را چونان عطیه‌ای به خاکیان ارزانی داشته است. در وحی پرسش نیست؛ زیرا که تمامی آن، چونان حقایقی ازلی از فراتاریخ بر تاریخ می‌بارد و مبدأ آن بری و به دور از هر گونه خطا و نسیان است، لذا چون و چرا در آن معنا ندارد. اما این سؤال نیز مطرح است که دریافت ما از مبدأ وحی بی‌توسل به خرد و عقل آیا میسر و میسر است؟

به هر روی نسبت دین و فلسفه به مثابه دو آبشخور اصیل معرفت انسانی، نسبتی است که همواره مورد مذاقه اهل تفکر قرار گرفته و بزرگانی در شرق و غرب کوشیده‌اند تا چراغی بر این پرسش بیفزوند و جوه گوناگون این مسأله را روشن دارند؛ کوششی که در روزگار ما نیز همچنان مجدانه و پیگیر استمرار دارد و از پرسشهای مطرح این روزگار است. آنچه از تمامی این مجاهدتها و کوششها روشن می‌گردد این است که پرسش از نسبت عقلانیّت و وحیانیّت هنوز پاسخی تام و تمام نداشته و پاسخهایی که بدین پرسش داده شده به فرجامی نینجامیده است. هر متفکری وجوهی از مسأله را دیده و به بحث کشیده و سخن پایانی را در این زمینه هنوز کسی بیان نداشتته است.

«کیهان فرهنگی» دینی ایجاد عرصه‌ای است تا تمامی صاحب نظران مجال طرح عقاید و آراء خود را بیابند. و در این راه باز هم از همه اهل نظر دعوت به همیاری می‌کند.

گفتگوی این ماه کیهان فرهنگی به مناظره ماننده است. این بار چند فیلسوف و متفکر غربی با طرح سؤالی، زمینه بحث را گشوده‌اند، و گفتگو حالتی خاص یافته است. این نشست چندی پیش در تهران - هنگام برگزاری مراسم دهه فجر - شکل گرفته است. با سپاس از استادان محترمی که در این گفتگو شرکت کردند و با تشکر از مسؤولین خبری دهه فجر متن مناظره از نظر تان می‌گذرد.

دکتر فریدریش نیوهنر: در حالی که الهیات و کلام متکی بر «وحی» است، چرا شما دانشمندان مربوط به آن را فیلسوفان اسلامی می‌نامید؟ همچنین باید پرسیم که تفاوت میان فلاسفه سده‌های میانه و عصر کنونی را در چه می‌دانید؟

دکتر غلامرضا اعوانی: در پاسخ به پرسش اول شما درباره فیلسوفان قدیمی می‌توان گفت ابوعلی سینا، فارابی، سهروردی و... را به دلیل آنکه تمامی مسایل را بر اساس دلیل و برهان - و نه بر اساس عقیده - حل می‌کردند، می‌توان به عنوان فیلسوف تلقی کرد. برای نمونه، کتاب «شفا»ی ابوعلی سینا را در نظر بگیرید؛ این کتاب شامل «شفا» در باره «علم منطق»، «فلسفه طبیعی» و «علم الهیات» است.

بخش مربوط به «الهیات» که به تازگی در کشور مصر به چاپ رسیده و خود به تنهایی یک جلد است (اما هفت جلد از کتاب «شفا» درباره «علم منطق» است) و منطقی که در آن مورد بحث قرار گرفته با کلیه علوم منطق که در عصر جدید و استانداردهای کنونی

دیگر وحی یک جنبه عمیق معرفتی دارد و بنابراین با عقل از دیدگاه اسلامی سازگاری دارد و می‌توان از فیلسوف اسلامی سخن گفت هر چند همه حکیمان و فیلسوفان الهی به معنای فرا تاریخی مسلمانند.

دکتر نیوهنر: در مورد بوعلی سینا و فارابی صحبت می‌کردید.

دکتر اعوانی: اینکه چرا ایشان را به عنوان فیلسوفی اسلامی می‌شناسیم، برایتان توضیح خواهم داد. نخست اینکه پدیده «وحی» به عنوان منشأ لایزال معرفت در نظر گرفته می‌شود، دوم اینکه از نظر این فیلسوفان عقل و وحی پیوند و ارتباط نزدیک دارند. نه «وحی» و نه «عقل» هیچیک از دیگری جدایی ندارند. در اسلام برخلاف دیدگاه مسیحیت ایمان و علم توأماً وجود دارند، زیرا «وحی» خود یک علم واقعی انگاشته می‌شود و روشی است برای دستیابی به یک علم حقیقی، همان گونه که «علم لدنی» خود به تنهایی عالی‌ترین شعبه علم است (به همین دلیل خداوند در قرآن و در آیه «ویر کیهیم و یعلمهم الكتاب و الحکمة» به پیامبر فرموده تا به مردم علم بیاموزد). «وحی» از جنس علم و خرد است و مغایر با علم و معرفت نیست، از این رو هر چه فرد بیشتر ایمان بیاورد، بیشتر از معرفت و علم برخوردار می‌شود. همچنین این فیلسوفان از جان و دل مسلمان بوده‌اند، جهان بینی آنان متأثر از اسلام بوده است و از روی نفاق و ریا نپاظر به اسلام نمی‌کرده‌اند.

دکتر سواوس اغوریدس: این موضوع در مسیحیت نیز چنین است. مانند نظر توماس اکویناس که چون بوعلی سینا معتقد است ما دارای «وحی مطلق» و کلی هستیم. او از نظریات ارسطو در تمام موارد به عنوان «روح قدیس» صحبت می‌کند که می‌توان آن را بخش اول مسأله تلقی کرد. بخش دوم آن علم متافیزیک است که مبدع آن ابوعلی سیناست. من می‌خواهم ضمن اشاره به پرسش آقای نیوهنر، رابطه این دو را با ابوعلی سینا و فارابی بدانم.

دکتر اعوانی: اسلام هرگونه علم و خرد را در هر سنت و به هر طریقی تشویق می‌کند، زیرا علم و خرد به تنهایی یک هدیه و عطیه الهی شمرده می‌شود.

دکتر اغوریدس: در سده‌های میانه توماس اکویناس همان دکتر آنجلیکوس (Dr. Angelicus) شناخته شده بود.

دکتر نیوهنر: آیا او نیز فیلسوف بود؟

دکتر اغوریدس: بله، فیلسوف بود و به عنوان فیلسوف، معلم اصول مسیحی شناخته شده است. همان دکتر آنجلیکوس. از این رو ما نمی‌توانیم به این

صراحت اصول اسلامی را از اصول مسیحی تفکیک و تقسیم نماییم.

دکتر نیوهنر: اما در سده‌های میانی این مسأله در اصول اسلامی به صراحت تفکیک شده بود. ابوعلی سینا و فارابی این کار را کردند.

دکتر اعوانی: اما آنها در وهله اول مسلمان بودند و به دین اسلام اعتقاد راسخ داشتند. همچون توماس که فیلسوفی مسیحی بود، ابوعلی سینا و فارابی نیز از حمله فیلسوفان اسلامی به شمار می‌آیند. زیرا آنها در کانونی اسلامی زیستند و به اسلام اعتقاد داشتند. به همین سبب اگر فردی چون ابوعلی سینا یا توماس قدیس در آیین مسیحیت وجود نمی‌داشت، نظریات ارسطو به هیچ عنوان پذیرفته نمی‌شد. هم این سینا در جهان اسلام و هم توماس قدیس در جهان مسیحیت تعالیم ارسطو را در حکمت الهی بسیار تعالی بخشیدند. در واقع این ابوعلی سینا بود که نظریه‌های ارسطو را به خوبی درک و توجیه کرد، اما باید به این مهم نیز توجه داشت که ابوعلی سینا شارح ارسطو محسوب نمی‌شود، چرا که او نیز در زمان خود مسایل زیادی را بویژه در علم الهی مطرح کرد...

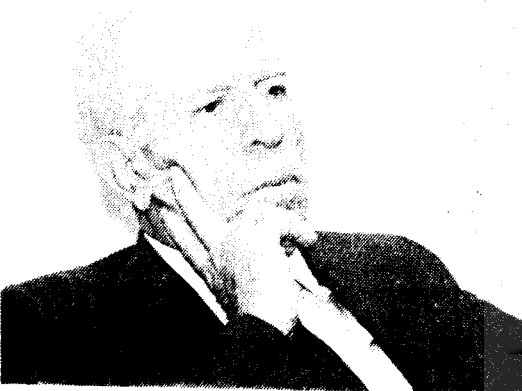
دکتر نیوهنر: این موضوع بحث‌انگیز است... ابوعلی سینا و فارابی دو فیلسوف مسلمان و در یک محیط و فضای اسلامی بودند، اما توماس قدیس فیلسوفی مسیحی و در فضایی مسیحی بود. کتابهای وی نیز، همه بر اساس علم فلسفه نوشته شده است، نه علم الهیات. در این میان دو فلسفه اسلامی و مسیحی با یکدیگر تفاوتها و گونه‌گونی‌هایی پیدا می‌کنند.

دکتر اغوریدس: آیا شما درباره عنصر و اصل مسأله صحبت می‌کنید یا درباره شیوه آن؟ درباره نحوه انجام کار سخن می‌گویید یا درباره ماهیت انجام کار؟

دکتر نیوهنر: وی در هشت کتاب منطق خود، کاملاً شرح داده که رابطه‌ای میان «منطق» و «اعتقاد» وجود ندارد.

دکتر اعوانی: اما با یکدیگر مغایرت نیز ندارند. منطق به خودی خود از یک نظر اقرار فکر و اندیشه و از نظر دیگر امری الهی است و باید آن را پذیرفت. برای نمونه، واژه «منطق» نیز از واژه یونانی لوگوس (Logos) به معنای نطق می‌آید و نطق نیز به تنهایی امری الهی است. از این رو «منطق» مخالفی با «وحی» و تنزیل ندارد، زیرا شیوه‌ای است برای آموختن آنچه از سوی خداوند مقرر شده است.

دکتر نیوهنر: من درباره فلسفه اسلامی تخصصی ندارم، اما در طول صحبت‌های شما متوجه آن شده‌ام که گاه برخی افرادی که دلایل خاص می‌خواهند شیوه‌ای به



دکتر اغوریدس

کار گیرند تا بر پایه‌های اصولی و سنت خویش، از طریق فلسفه از آن حمایت کنند. اما این روش، نوعی خود فریبی به شمار می‌آید که در موارد خاص اتفاق افتاده است، و در واقع تا حدی نیز غیرممکن است، زیرا از دیدگاه روان‌شناسی، تاریخی، اجتماعی نمی‌توانم دریابم که این مسأله چگونه روی می‌دهد. تنها احتمال آن در شیوه ساختاری میسر است، البته به عنوان یک روش در علم فلسفه شاید امکانپذیر باشد. گاهی می‌توان آن را از نظر روان‌شناسی تشریح کرد، اما اینکه بتوان به عنوان راهی برای دستیابی به نظریه سنت و آداب فلسفه و نیز الهیات (به عنوان یک هدف) به حساب آورد، امری غیرممکن به نظر می‌رسد. ای کاش می‌توانستم قانع شوم و....

چنانچه بخواهیم با تکیه بر نظر شما بحث را ادامه دهیم، باید میان فلسفه اسلامی و مسیحی در سده‌های میانه نیز اختلاف قایل شویم.

فلسفه اسلامی، فلسفه‌ای است که توسط فیلسوفی مسلمان و کانون یا کشوری اسلامی تدریس می‌شود. فلسفه مسیحی در جهت آیین مسیحی ولی در درون فلسفه است، و این مانند فلسفه بوعلی سینا یا فارابی نیست.

دکتر اغوریدس: امروز در دین کاتولیک، توماس را به عنوان فیلسوفی مسیحی می‌شناسند. این عقیده متعلق به قرون دوازده و سیزده نیست، بلکه هم اکنون نیز برخی افراد کاتولیک بدان اعتقاد دارند.

دکتر نیوهنر: البته فلسفه اسلامی از قرن نهم میلادی آغاز شد.

دکتر اعوانی: شما می‌گویید فلسفه اسلامی فلسفه‌ای است که در کشوری اسلامی تدریس می‌شود، اما فلسفه مسیحی از درون مسیحیت مایه

گرفته است. اول آنکه این قول با آنچه مورخان فلسفه می‌گویند کاملاً متفاوت است. و دوم اینکه با چه منطقی می‌توان پذیرفت که فلسفه فیلسوفانی چون سهروردی و ملاصدرا از درون اسلام مایه نگرفته باشد؟ دکتر اغوری‌دیس: در وهله نخست او فیلسوف بوده و بعد بر همین اساس حکیم الهیات. وی معتقد است که مرحله اول می‌تواند مورد پذیرش همگان قرار گیرد، زیرا امری کلی و جامع است. درست مانند ابوعلی سینا و ارسطو. پس در وهله دوم تنها دین مسیحیت را بر اساس وهله اول بنیاد و پایه گذاری کرده است.

دکتر نیوهنر: اما وهله دوم نیز امری مهم است...

دکتر اغوری‌دیس: فرضیه‌ها و نظریات مربوط به



دکتر نیوهنر

متافیزیک ابوعلی سینا چه؟ آیا آنها نیز نزدیک به اصول اسلام و قرآنی نبوده‌اند؟

دکتر نیوهنر: نه، به نظر من هیچ نزدیکی و قرابتی با یکدیگر ندارند.

دکتر اعوانی: اگر این سینا کار دیگری نکرده بود جز اقامه برهان وجوب و امکان، همین امر برای عظمت وی کافی بود. ابن سینا و فارابی برای نخستین بار خداوند را به عنوان وجود واجب و عالم را به عنوان وجود ممکن معرفی کرده‌اند و اصطلاحات «ممکن الوجود» و «عالم ممکنات» و «واجب الوجود» به سنت فکری اسلامی راه یافته است و این امر کاملاً در جهت تفکر اسلامی است. نظریه‌های افلاطون نیز با آیات قرآنی نزدیکی داشته است، اما این امر بدان معنا نیست که تحت تأثیر آن آیات قرار گرفته باشد. او حکیم الهی به معنای واقعی بوده و آراء و نظریاتش از سوی دانشمندان مسلمان و مسیحی پذیرفته شده است. آموخته‌های وی به راستی خارق العاده و شگفتی برانگیز بوده‌اند.

دکتر اغوری‌دیس: آیا می‌توانیم مسایل تجربی را از دلیل و برهان جدا سازیم؟...

دکتر اعوانی: آن مسایل تجربی از دلیل و برهان جدا نیستند چرا که برخی مواقع آموخته‌های وی با اصول قرآن و یا انجیل قرابت داشته است (مثلاً در مورد وحدانیت وجود خدا یعنی آخذ و نظریه جهانی افلاطون در این باره) که به گونه‌ای بسیار زیبا خلاصه شده است.

دکتر اغوری‌دیس: اما نظریه افلاطون در این باره همان آخذ در قرآن نیست...

دکتر اعوانی: منظور ما از واژه «آخذ» چیست؟ این واژه به معنای وحدت محض و ذات متصف به وحدت لا بشرط مطلق است (آنچه که یک فرد عرب از آن برداشت می‌کند). «آخذ» از واژه «وحدت» می‌آید، مثلاً از نظر افلاطون میان «آخذ» و «وحدت» تفاوتی وجود ندارد.

دکتر اغوری‌دیس: همان گونه که در معنای یگانگی (Monism) و یگانه پرستی (Monotheism) تفاوت

وجود دارد، آنها نیز یکسان نیستند. به گونه‌ای که میان «آخذ» و «هن» تفاوت وجود دارد و یکسان نمی‌باشند.

دکتر اعوانی: همان است، «آخذ» و «هن» (آخذ) یکسانند... کسی که در آثار افلاطون و نوافلاطونیان درباره معنای آخذ به درستی تأمل کند، چندان تفاوتی نمی‌بیند.

دکتر نیوهنر: «هن» (آخذ) جنبه عددی دارد...

دکتر اعوانی: نمی‌توان گفت که جنبه عددی دارد. از نظر مابعدالطبیعی «هن» هنگامی که جنبه عددی به خود گیرد دارای تعین کمی می‌شود، اما «آخذ» یک وحدت عددی نیست، یک «وحدت متافیزیکی» است.

دکتر اغوری‌دیس: اما فلسفه متافیزیکی از هرگونه قداست خالی است، و قداست باید وجود داشته باشد، زیرا دین ما قداست دارد.

دکتر اعوانی: هر جا حقیقت و معرفت آن وجود داشته باشد در شان جا قداست است. افزون بر آن، در نظریه «نوافلاطونی» مسأله فنا وجود دارد و طبق تعلیم آنان، انسان پس از برون خویشتنی یا فنا به حق متصل می‌شود.

دکتر اغوری‌دیس: اگر در حالی که سر می‌بریم که قرآن و حضرت محمد (ص) و اسلام وجود نمی‌داشت، و ابوعلی سینا و دیگر فیلسوفان وجود داشتند، گمان می‌کنید آیا افراد با مطالعه نظریات ابوعلی سینا و یا دیگر فیلسوفان مشابه می‌توانستند به سمت عقاید اسلامی هدایت شوند؟

دکتر اعوانی: مسلم است که نمی‌توانستند. اگر اسلام نبود ابوعلی سینا هم نبود. درست مانند اینکه بگوییم اگر مسیح نبود آیا مؤمنان مسیحی می‌توانستند از طریق آثار قدیس آنسلم و قدیس توماس مسیحی شوند؟ با نبودن مسیح نه مؤمنان مسیحی وجود داشتند و نه قدیسان مسیحی.

دکتر اغوری‌دیس: آیا ابوعلی سینا نظریه‌های خود را به این منظور می‌نوشته، یا آنها را برای افرادی که معتقد بوده‌اند به جا گذاشته است؟ به نظر من ابوعلی سینا به عنوان حکیمی مسلمان نظری جز کشف حقیقت در حد وسع و توان خود نداشته است.

کشفیان: به نظر می‌رسد، خدای ابراهیم، با «خدای افلاطون» یکی نیست. خدای فلسفه با تکیه بر دلیل و برهان پدید آمده است. خدای ایمان خدای پهلوانیها و قهرمانیهای وجود در میادین تزکیه و تخلیه و تجلیه و تحلیه و ایمان و عشق به کف آمده است. خدای فلسفه خدای عقل است و خدای مرده و بی روح و بی طرف. خدای ایمان، خدای زنده است و پویا و خلاق و قادر. هیچ کس برای خدای فلسفه و فیلسوفان جان نباخته و شهید نشده است؛ برای خدای دین و انبیاء سروجانهای بسیاری در مسلخ عشق به شهادت رسیده‌اند.

بتهای آتن را خدای ارسطو نشکست، بتهای آتن را خدای مسیح و پل قدیس با نفخه مسیحیایی شکست. خدای فلسفه با عقل و استدلال و برهان به کف ذهن می‌آید و به عقل و استدلال و برهان نیز از کف ذهن و اندیشه روده می‌شود. خدای ایمان چنین نیست؛ خدای ایمان تراژیک مکاشفه می‌شود و با عشق به کف می‌آید و بی عشق نیز از کف می‌رود. خدای ایمان خود خداست. خدای فلسفه، سایه‌ای هم از خدا نیست.

دکتر نیوهنر: بله، برای نمونه فلسفه ابوعلی سینا را

می‌توان بدون آگاهی از قرآن مطالعه کرد.

دکتر اعوانی: البته باید به خاطر داشت که حضرت ابراهیم^(ع) رسول اولوالعزم است و افلاطون حکیم. افلاطون صاحب رسالت و مرتبه اولوالعزمی نیست، اما صاحب حکمت هست. «و من بوث الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا». حضرت ابراهیم^(ع) صاحب مقام عظیم خلّت و رسالت است و میان آن و حکمت هیچ منافاتی نیست.

دکتر اغوری‌دیس: با وجود آنکه اطلاع دقیق و کاملی از حقیقت موضوع ندارم، اما آن را می‌پذیریم و احتمال می‌دهم که این امر نیز در آن شرایط زمانی خود یک شیوه اخلاقی بوده که به منظور توسعه و رشد اسلام به کار گرفته شده. البته مانند شما نمی‌توانم نظریه قاطعی نسبت به تجربیات اسلامی ابوعلی سینا ارائه دهم و آن را از فلسفه‌ای که براساس دلیل عنوان کرده جدا سازم.

دکتر اعوانی: من باید دو نکته را بگویم: نخست آنکه فلسفه اسلامی منحصر به ابن سینا نیست و دوم اینکه باید تعریف درستی از عقل ارائه دهیم. برای نمونه، زمانی که درباره عقل از دیدگاه ابوعلی سینا سخن می‌گوییم این تعریف با آنچه دکارت از مفهوم «عقل» ارائه می‌دهد متفاوت است. منطق ابوعلی سینا براساس آنچه دکارت عنوان کرده بود، نیست. ما باید میان آنچه افلاطون به عقل کلی (noesis) و عقل جزئی (dianoia) تعریف کرده است تمایزی قابل شوییم و گمان می‌کنم می‌توانیم این تمایز را به عنوان معیاری مناسب برای قضاوت درباره کلیه فیلسوفان تلقی نماییم. ببینید، از نظر افلاطون اول aisthesis یعنی حس و سپس dianoia یا عقل جزئی و بعد مرحله noe-sis یا عقل کلی و بعد مرحله‌ای فراتر از آن وجود دارد که Hypernoia یا مرتبه فوق عقل خرد برتر نام دارد و مرحله «هن» یا «آخذ» مرحله‌ای فراتر از عقل است، اما وقتی به مرحله پایین‌تری مانند عقل می‌آید در آن صورت دو راه وجود خواهد داشت، یکی noesis که خود دارای دو عنصر و ماهیت است و رده پایین‌تری وجود دارد که همان dianoia می‌باشد و همان عقل جزئی است. اما اینکه چگونه می‌توان به مرحله noesis (عقل کل) رسید از طریق dialecticle (سیر جدالی) میسر خواهد بود.

سیر جدالی (دیالتیک) روشی است برای آغاز از پایین‌ترین مرحله عقل که همان برهان ارسطویی نام دارد تا وصول به مرحله بعدی براساس نظریه افلاطون. فردی که به شهود عقل کلی (Noesis) آگاهی کامل ندارد فیلسوف نیست. از دلیل و برهان در تمامی علوم می‌توان استفاده کرد برای نمونه: ریاضیات. اما در فلسفه یک شیوه خاص برای دستیابی به مرحله دلیل از نظر افلاطون وجود دارد...

دکتر نیوهنر: نه این گونه نیست...

دکتر اعوانی: براساس کتاب «جمهوریت» وی چنین است.

به هر حال، از نظر افلاطون و ارسطو دلیل و برهان با مراحل بالاتر ارتباط دارند و با آنها محکم می‌شوند. مراحل مختلف ادراک از قبیل احساس (aisthesis) استدلال (dianoia) و شهود (noesis) در عرض یکدیگر قرار نمی‌گیرند، بلکه در طول یکدیگر و فوق یکدیگر در یک خط عمودی قرار دارند و مراحل را به سمت بالا طی می‌کنند، به گونه‌ای که هر چه مرتبه علم بالاتر می‌رود آگاهی و کشف حقایق بیشتر می‌شود. این موضوع درباره نظریه ابوعلی سینا نیز مصداق دارد. به نظر وی و دیگر فیلسوفان مسلمان دلیل و برهان برخلاف «وحی» نیست، وحی مرتبه اعلائی علم است و بنابر این با علم بویژه علم برهانی تعارضی ندارد.

وحی مرتبه‌ای فوق برهان است نه ضد برهان و بنابراین قابل برهان است. برای فیلسوف مسلمان مراتب علم

وحدت کاملی را تشکیل می‌دهد. وی این مراتب را متعارض نمی‌بیند، بلکه به اعتبار اینکه علم حقیقت واحدی است، آنها را مکمل و لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند. فقط در غرب جدید است که قابل به تبیین ذاتی میان مراتب علم شده‌اند و آنها را متعارض می‌پندارند و بویژه مراتب اعلای علم، مثلا علم فوق حسی (اصالت تجربیان) و علم فوق عقل خردی (اصالت عقلیان) را انکار کرده‌اند. کسی که نظریه عقل را در ابن‌سینا و قدیس توماس از یک سو و در دکارت از سوی دیگر ملاحظه کند، خواهد دید که چه تفاوت‌های اساسی‌ای میان آنان وجود دارد. عقل نزد ابن‌سینا مراتبی دارد. حقیقت عقل نزد ابن‌سینا عقل مستفاد است که با عقل فعال الهی یا به تعبیر دیگر با علم الهی مرتبط است. برای قدیس توماس حقیقت عقل، عقل کلی (Intellectus) است نه عقل جزئی (ratio). برای دکارت عقل همان عقل حسابگر جزئی (ratio) است که هیچ ارتباطی با علم الهی و مراتب اعلای علم ندارد. عقلی است که به خود رها شده است و از وحی و مبادی اعلای معرفت گسسته است.

وقتی به استدلال محض دکارت نگاهی می‌اندازیم، درمی‌یابیم که نه براساس معرفت کلی (Intellectus) است و نه از نور وحی، هدایت یافته است، بلکه تنها یک استدلال محض مبتنی بر عقل جزئی است. پس نظریات ابوعلی‌سینا را نباید براساس تعریف دکارت از عقل توجیه کرد. عقل دارای معنایی بس فراتر است.

دکتر اغوری‌دس: آیا ابوعلی‌سینا به عنوان فیلسوف، به ایمان - آن گونه که در قرآن مطرح شده - دست یافته است؟ آیا پاسخ این است که وی خود را به عنوان فیلسوف نمی‌شناخت و یا اینکه قرآن را برای رسیدن به ایمان غیر ضروری می‌شمرد؟

دکتر اعوانی: خیر، هیچ یک از این دو پاسخ صحیح نیست... ابن‌سینا هم خود را به عنوان فیلسوف می‌شناخت و هم قرآن را برای رسیدن به ایمان ضروری می‌دانست. از نظر ابوعلی‌سینا، هیچ گونه منافاتی میان ایمان و برهان وجود ندارد. ایمان، خود براساس دلیل و منطق است و یک نقطه کور نیست. نخست باید توضیح دهیم که اساس ایمان در مسیحیت و اسلام تفاوت می‌کند. مسیحیت دینی است که بیش از

دکتر اعوانی: می‌خواهم از این توضیح به تفاوت‌های اسلام و مسیحیت دست یابم... و از این تقسیمات به این تفاوت برسیم.

کشتی‌ان

یکی از مهمترین جنبه‌های اسلام این است که هیچ گونه مغایرتی میان ایمان و برهان، تذکر و تفکر، تعهد و تعقل نمی‌بیند. آن دورا یکی نمی‌انگارد، اما مغایرتی نیز بین آنها نمی‌یابد. در سیر تفکر اسلامی رابطه و ترکیب هماهنگ، هر دو را به گونه‌ای شگفت مشاهده می‌کنیم.

دکتر اغوری‌دس: اما در مسیحیت نیز تعداد بسیار زیادی از الهیون هستند که به این مسأله اعتقاد دارند، آنها نیز به نوعی فیلسوفند، اما ما آنها را فیلسوف واقعی نمی‌نامیم.

دکتر اعوانی: طریق سوم را براساس آیین «هندو» عملکرد یا راه عمل (Prakriti) می‌نامند.

دکتر اغوری‌دس: آیا این گفته شما از نظر تاریخی قابل تأیید است؟ ایمان در اسلام با آنچه در مسیحیت وجود دارد کاملا متفاوت است.

دکتر نیوهنر: بله، تفاوت‌هایی بسیار وجود دارد.
دکتر اعوانی: البته این تفاوت می‌تواند به بحث کنونی کمک زیادی کند. برای رسیدن به خدا یا برای رستگاری و فلاح سه روش وجود دارد: روش معرفت محض (Jnana)، روش عشق (Bahakti) و روش عمل (Prakriti). البته این روشها جدا از یکدیگر عمل نمی‌کنند، بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند. راه معرفت بدون محبت و عمل ممکن نیست. و راه محبت هم از معرفت جدا نیست بلکه در یک روش بر معرفت تأکید می‌شود و در دیگری بر محبت. اکنون باید بگویم که در دین مسیحیت تأکید بر عشق و محبت است و در اسلام بر معرفت، محبت و مخافت. در دینی چون اسلام که بر اصل معرفت و علم تأکید فراوانی می‌شود، تعارض میان علم و ایمان نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه برعکس ایمان یک محتوای عمیق معرفتی دارد.

دکتر نیوهنر: سؤال من این است که آیا امروز در کشور جمهوری اسلامی ایران، مشکلی با مسأله

دیگر، فلسفه در کشور ما با مشکلاتی مواجه بوده و با مخالفتهایی روبه‌رو شده است، اما فلسفه از این شکوک و شبهات تضعیف نشده بلکه از آن قوت گرفته است. برای نمونه چنانکه اشاره شد اگر کسی مانند غزالی کتاب «تهافت الفلاسفه» را در فلسفه نوشته، فیلسوفی مانند ابن‌رشد در اندلس به آنها پاسخ گفته و شبهات او را دفع کرده است. اگر فخر رازی که به «امام المشککین» معروف است، شکوک و شبهاتی بر فلسفه ابن‌سینا ایراد کرده، «خواجه نصیر توسی» در کتاب «شرح اشارات» و «نقدالمحصل» آنها را پاسخ گفته است. این اعتراضات پیوسته موجب رونق و شکوفایی فلسفه شده است. امروزه هم بر فلسفه اسلامی در کشور ما از دو ناحیه حمله می‌شود. یکی از ناحیه برخی از علمای سنتی که به گمان خود فلسفه را مخالف با تعالیم اسلام می‌دانند، و دیگر از ناحیه برخی از متفکران متعددی که تحت تأثیر مکتبهای تحلیلی و پوزیتیویستی جدید غرب احکام فلسفی و مابعدالطبیعی را غیر قابل اثبات می‌دانند. به گمان من فلسفه اگر فلسفه است باید پاسخی در برابر آنها داشته باشد. در پاسخ سؤال دوم باید پرسید ماهیت و ذات فلسفه چیست؟ آیا فلسفه دارای مسائلی است که محدود به زمان خاصی نیست، یا آنکه تحت شرایط زمانی تغییر می‌کند؟ اگر به توافق برسیم که در تاریخ فلسفه همواره مسائلی یکسان وجود داشته که خود را تکرار کرده‌اند، برای نمونه در فلسفه یونانی، فلسفه هندی، فلسفه اسلامی و غیره، این گونه پرسشها نیز همیشه مطرح بوده‌اند. پس انتظار می‌رود که چنین سؤالی‌هایی نیز در کنار آن وجود داشته باشد. حال بپرسیم که این پرسشهایی که همیشه مطرح بوده کدامند. برای نمونه فرض کنیم که این پرسشها مربوط به مسایل متافیزیک هستند، ماهیت وجودی انسان چیست؟ چرا در این جهان زندگی می‌کنیم؟ ماهیت وجودی جهان چیست؟ حقیقت هستی چیست؟ آیا وجود مبدئی دارد و در آن صورت چه ارتباطی با انسان و جهان دارد؟... اینها برخی سؤالات نهایی مربوط به فلسفه است که در زمان افلاطون، ارسطو، ابوعلی‌سینا و همه فیلسوفان بزرگ مطرح می‌شده است. و امروزه نیز باید مطرح شود. البته سؤالات قابل تغییر دیگری نیز وجود دارند، برای نمونه مکاتب فکری متفاوتی هستند که در نتیجه برخورد با غرب سؤالات جدیدی مطرح کرده‌اند. چنین سؤالاتی ماهیت اصلی فلسفه را تغییر نمی‌دهد و یا آن را زیر سؤال نمی‌برد، اما نحوه سؤال دگرگون می‌شود.

دکتر اغوری‌دس: پیش از این در ادامه بحثها مسأله‌ای عنوان شد که آن را به عنوان پیشنهاد در نظر گرفتم: همکارم پرسیدند که آیا فلسفه اسلامی سده‌های میانه با فلسفه امروز شباهت دارد؟ به نظر من این مسأله از نظر تاریخی غیر ممکن است، چون فلسفه اسلامی در سده‌های میانه به میزانی گسترده با فلسفه یونان و روم عصر خود پیوستگی داشته است. نه تنها در چند هزار سال اولیه، بلکه حتی بعدها نیز این انسجام وجود داشته. از همان آغاز نوعی آیین فلسفی محکم در یونان وجود داشت که وارد جهان اسلام شد و سپس گسترش یافت، اما تا زمانی که در اسپانیا و آفریقا بودیم، نمی‌توانستیم تمایز و تفاوتی میان فلسفه اسلامی و فلسفه مسیحی متعلق به تاریخچه هزار ساله نجات و رستگاری مسیحیت قایل شویم. براساس مطالعات فرانسوی‌ها فلسفه «نوافلاطونی» از جمله پایه‌های فلسفه متعلق به قرون دوازدهم و سیزدهم آفریقای شمالی و اروپا به شمار می‌آمده است.

دکتر نیوهنر: ملاحظه بفرمایید؛ زمانی که - به گمان قرن سیزدهم باشد - ابن‌رشد یعنی فیلسوف عربی - یونانی وفات یافت، و در قرن نوزدهم فلسفه ابن‌رشد دوباره احیا شد (سال ۱۹۰۳) و عصر جدید یا رنسانس فلسفه ابن‌رشد در جهان گسترش یافت. از آن



فلسفه، همانند آنچه در سده‌های میانی فیلسوفانی مانند غزالی و یا ابن‌رشد با آن مواجه بودند، دارید یا خیر؟ و آیا در کل با مشکلی مواجه هستید یا خیر؟ سؤال دیگر اینکه: فلسفه عصر کنونی چه تفاوتی با فلسفه اسلامی دوره کلاسیک سده‌های میانی دارد؟

دکتر اعوانی: در توضیح باید بگویم که فلسفه در کشور ما بیش از دوازده قرن پیشینه دارد. فارابی - فیلسوفی که شهرت جهانی دارد - بیش از یک هزار سال پیش می‌زیسته است و مسلم است که فلسفه اسلامی پیش از او هم وجود داشته است که چنین فیلسوفی با این درجه از نضج فکری در آن پدید آمده است. فلسفه در کشور اسلامی ما یک حیات مستمر و پیوسته داشته است؛ پیداست که مانند فرهنگهای

معرفت بر پایه عشق استوار است. البته معرفت را نیز در برمی‌گیرد، اما تأکید آن بر آگاهی (= عشق، agape) می‌باشد نه بر معرفت و برآوده بیشتر است تا عقل.

دکتر اغوری‌دس: خوب، تأکید اسلام بر چه چیزی است؟ مگر نه اینکه یکی از ویژگیهای اصلی اسلام تسلیم شدن است؟ همان طور که از ویژگیهای مسیحیت، عشق و دوست داشتن است.

دکتر اعوانی: در مذهب «هندو» نیز تقسیم ویژه‌ای وجود دارد. آیین «هندو» معتقد است که رسیدن به خداوند از سه طریق میسر است: راه معرفت محض (Jnana)، راه عشق و...

دکتر نیوهنر: شما درباره مذهب دیگر صحبت می‌کنید!

زمان بسیاری از متفکرین، از دمشق گرفته تا کشور مراکش کوشیدند تا در فلسفه این رشد دوره ای نو را بنیان گذارند. حال، سؤال این است که چرا در فلسفه این رشد (و نه فیلسوف دیگری مانند غزالی) چنین امری را انجام ندادند؟

دکتر اعوانی: منظور شما در اروپاست؟

دکتر نیوهنر: خیر، منظورم در کشورهای اسلامی است. آنها یک فلسفه نوآمد اسلامی را در نظریات این رشد آغاز کردند. وی تنها شخصیتی است که در این زمینه می‌توان به کار گرفت. سؤال من این است که چرا؟

دکتر اعوانی: به نظر من این مسأله که این رشد باعث آغاز فلسفه‌ای نو در جهان اسلام شد، صحت ندارد؛ البته او بر فلسفه اروپایی تأثیری بسزا گذارد، اما در مشرق اسلام ناشناس بود. از این رو وی گمنام بود و تا همین اواخر حتی با نام او آشنا نبودند. از سوی دیگر، فردی چون ملاصدرا هم چنان در غرب ناشناس بود که حتی تردید دارم تا همین اواخر کسی با نام او آشنا بوده باشد. اما در زمینه تأثیر فلاسفه اسلامی از حکمای یونان، خوب این افراد یا نظریات فلسفی ارسطو، افلاطون و «نوافلاطونی» آشنا شدند، اما تنها به این فلاسفه متکی نشدند، بلکه آن را رشد و گسترش دادند. در آغاز، غزالی به عنوان یک متفکر اشعری به فلسفه یونانی حمله کرد، در حالی که مکاتب فکری جدیدی مانند مکتب اشراق و مکتب عرفان ابن عربی، و مکاتب کلامی مانند «معتزلی» و «اشعری» به وجود آمده بود. تمامی اینها بدون زمینه و پایه‌های قبلی در فرهنگ اسلامی رشد و توسعه یافتند، از این رو فلسفه اسلامی در نتیجه انعکاس تمامی این عناصر پدید آمد و تنها از طریق فلسفه افلاطونی یا ارسطویی پدید نیامد. برای نمونه، سهروردی خود مکتب جدیدی را بنیان گذارد، بعدها ابن عربی مکتب عرفان نظری را پدید آورد و در آخر فیلسوفی چون ملاصدرا مکتب حکمت متعالیه را تأسیس کرد. پس در این زمینه تکرار صورت نگرفته است.

دکتر نیوهنر: اما منظور من ملاصدرا نبود، گفتم که در سال ۱۹۰۳ یعنی نود سال پیش در کشورهای عربی، دوره تازه‌ای به نام عصر فلسفه این رشد آغاز به کار کرد.

دکتر اعوانی: این مسأله حکم تجدید حیات را ندارد. همان گونه که گفتم، این رشد ابتدا در مشرق زمین شناخته نشده بود، البته این تجدید حیات در برخی از کشورهای عربی امکان داشته است و در اثر توجه افرادی خاص چون ارنست رنان به کشورهای عربی راه پیدا کرد و کتاب وی درباره «ابن رشد و ابن رشدیان» در احیای این رشد بی‌تأثیر نبود. اما سؤال من این است که اگر امام غزالی، اشعریان، صوفیه، اهل حدیث و... با فلسفه یونانی مخالفت داشته و در اثر مقابله با فلسفه یونانی فلسفه اسلامی را رشد داده‌اند، پس معنا و مفهوم اینکه فلسفه اسلامی همان فلسفه یونانی است، چیست؟ آیا نمی‌توانید چنین اظهار کنید که با فلسفه اسلامی یا فلسفه مسیحی در واقع یک فلسفه خاص پدید آمده است؟ و اگر چنین باشد، چه نوع فلسفه‌ای است و آیا این فلسفه مطابق همان فلسفه‌ای است که افلاطون تعریف کرده، یا آنکه متفاوت است؟

دکتر اغوری‌دیس: اجازه می‌دهید سؤال را به گونه دیگری عنوان کنم؟ ما در دین مسیحیت کشیشانی داریم که برخی از آنها پیرو حکمت الهی هستند، اما از علم فلسفه پیروی می‌کنند، مانند گرگوری کبیر و ماکسیموس. آیا شما نیز کسانی همانند ایشان دارید (یعنی افرادی که از فلسفه به عنوان وسیله‌ای

برای دستیابی به اهداف الهی استفاده کنند)؟

دکتر اعوانی: گرگوری کبیر و ماکسیموس فیلسوف نیستند و به معنای حقیقی متکلمند. البته ما هم چنین متفکرانی داریم، اما فیلسوفان ما چنین نیستند. همان گونه که پیش از این توضیح دادم، پرسشهایی کلی و جامع در فلسفه وجود دارد که بنا به ماهیت خود سؤالات فلسفی‌اند نه کلامی، و این سؤالات هر جا مطرح شوند و به روش برهانی پاسخ داده شوند فلسفه است، نه کلام. حال در شرق باشد یا در غرب، در اسلام باشد یا در مسیحیت، در کانت باشد یا ملاصدرا، در افلاطون باشد یا هگل، در افلوپین باشد یا سهروردی، در ابن سینا باشد یا قدیس توماس، یعنی هر جا که فلسفه‌ای استوار باشد، سؤالاتی را نیز با خود به همراه دارد، حال این سؤالات مربوط به متافیزیک، حکمت الهی، طبیعت، انسان، وجود و... خواهد بود، که همان سؤالات کلاسیک مربوط به فلسفه است. برای نمونه نظریات ارسطویی سینا به اندازه نظریات کانت و حتی بیش از آن، در مسایل فلسفه محکم و درست و دقیق است. حوزه و حیطه سؤالاتی که وی بررسی کرده است بسیار گسترده‌تر است. برای نمونه سؤالات وی درباره علم منطق را در نظر بگیرید، وی علم منطق را بسیار گسترده‌تر از ارسطو توسعه داده است. او یکی از بزرگترین شخصیت‌های علم منطق به شمار می‌آید. کتاب سماع طبیعی او یکی از دقیق‌ترین کتابها در فلسفه طبیعت است. ابن سینا واضح علم انتولوژی یا هستی‌شناسی است و الهیات بالمعنی‌الاعم او را باید نخستین کتاب فلسفی در انتولوژی تلقی کرد.

دکتر اغوری‌دیس: مسأله این است که من معنای واژه فیلسوف را چه از نظر اسلامی یا مسیحی متوجه نمی‌شوم، فردی مسلمان نمی‌تواند فیلسوفی تام باشد و یا فردی مسیحی نمی‌تواند فیلسوفی تام باشد...

دکتر اعوانی: به این مطلب معتقد نیستم. مانند این است که بگوییم ریاضیدان از آنجا که ریاضیدان است نمی‌تواند مسلمان یا مسیحی باشد. البته این مطلب را افراد زیادی عنوان کرده‌اند، اما من به دلایلی که گفتم، با آن مخالفم.

دکتر نیوهنر: به گمان من این رشد را نمی‌توان فیلسوف دانست. به نظر مسیحیان ارسطو تنها فرد فیلسوف زمان خود شناخته می‌شود. در قرن سیزده اگر فردی در باره فلسفه چیزی می‌نگاشت تنها بر اساس نظر ارسطو بود و نه ابن رشد. هیچ کس افرادی چون ابن رشد یا «رنسی بن میمون» را به عنوان فیلسوف نمی‌شناسد.

واژه فلسفه یک واژه الگویی است که با واژه اسلامی ترکیب و فلسفه اسلامی را ابداع کرده و حتی تاریخ این ابداع را نیز می‌توانم بگویم. سال ۱۸۵۳...

دکتر اعوانی: تعبیر شما از واژه «فلسفه» چیست، نشانه‌های «فیلسوف» چیست؟ بی‌شک شما باید معیاری قایل باشید.

دکتر نیوهنر: ببینید؛ من تاریخ‌شناس هستم. اشاره کردم که در قرن سیزده هیچ کس این رشد را به عنوان فیلسوف نمی‌شناخت. وی را نخستین بار در سال ۱۸۵۳ به عنوان فیلسوف شناختند. اکنون از شما می‌پرسم که معنای «فلسفه» در فلسفه اسلامی چیست؟

کشیان: سؤال بسیار مهمی است. در پس نظریات ارسطو نه انجیل وجود دارد و نه قرآن، بلکه نظریات وی بر محور لوگوس هلنی (Hellenism) استوار است، اما فلسفه مسیحی بر اساس انجیل استوار است و فلسفه

اسلامی نیز بر پایه قرآن است. از این رو، فلسفه مسیحی و اسلامی خواه و ناخواه نوعی حکمت الهی یا فلسفه وحیانی و همگام و همراه با وحی و دین می‌باشد. پرسشهایش را هر چند با ابزار عقل و استدلال و برهان طرح می‌کند، اما از مقام اقرار، نه انکار.

دکتر اغوری‌دیس: می‌خواهم مثالی بزنم از یک فرد آلمانی پیرو حکمت الهی در قرن نوزدهم؛ وی کتابی پیرامون فلسفه اسپینوزا و انجیل ارائه داد که در آن از سویی بر حکمت الهی که همان اسپینوزاست، از سویی دیگر بر نقطه نظرات اصول دین مسیحیت تکیه شده بود...

دکتر اعوانی: همان مکتب التقاطی است...

دکتر اغوری‌دیس: یعنی آنکه خداوند را از دری به بیرون انداز و از دری دیگر فراخوان. شما دارید درباره افرادی صحبت می‌کنید که فیلسوفانه مشغول یافتن دلیل و برهان بوده‌اند، اما هدف نهایی آنها حمایت از برخی نظریات مربوط به علم الهیات بوده است که آن را برای اسلام عصر خود امری ضروری می‌شمرند.

دکتر اعوانی: این دلیل و برهان اگر بر مبنای التزام به وحی باشد، همان کلام است و اگر بر مبنای التزام به وحی نباشد و بر صریح عقل استوار باشد فلسفه است.

کشیان: در یونان محور تفکر لوگوس هلنی و «میت» می‌باشد. اساس فلسفه یونان بر لوگوس استوار است. در واقع مهم‌ترین ابزار شناخت لوگوس است. پای وحی در میان نیست. بنابراین ما نمی‌توانیم فلاسفه یونان را از آن رو که با بهره‌گیری از مفاهیم و صور اسطوره‌ای میتیک بحثها و پرسشهایی را در زمینه مبدأ هستسی مطرح می‌نمایند، حکمای الهی دانسته و لوگوس را با وحی درآمیزیم.

دکتر اغوری‌دیس: اینکه «آ» همان «آ» است و «پ» همان «پ» است یا «آ» علاوه «آ» مساوی است با «آ»...

دکتر اعوانی: بنا بر یک تفسیر لوگوس نزد حکمای یونان کلام الهی و کلام وجودی است و به گونه‌ای با وحی ارتباط دارد.

کشیان: با این حال گمان می‌کنیم دو نوع فلسفه و دو گروه فیلسوف داریم. فلسفه‌ای که بیرون از نسبت دینی پرش می‌کند و فلسفه‌ای که با اقرار و التزام و همراه و همگام با وحی و نسبت دینی و از موضع و مقام اقرار پرش می‌کند.

دکتر اغوری‌دیس: در این صورت تاریخ شما را با یک عنوان جدید می‌شناسد...

دکتر اعوانی: ما همگی به یک نتیجه می‌رسیم... زیرا شما اظهار کردید که مسیحیت با انجیل نازل شده است. انجیل از کجا پدید آمده است؟ آیا از چیزی غیر از لوگوس مسیحیت (یعنی همان حضرت مسیح) سرچشمه یافته است؟ همین لوگوس نزد حکمای یونانی نیز وجود دارد و ماهیت لوگوس (LOGOS) تغییر نمی‌یابد.

کشیان: میان لوگوس یونانی و انجیل تفاوت اساسی وجود دارد و این دورا نباید درآمیخت. اولی

کلام بشری است، دومی کلام الهی. اولی لوگوس است، دومی وحی. آن یکی فلسفه است، این یکی دین. آن یکی استدلال است و برهان، این یکی انس و عشق و ایمان.

دکتر اعوانی: اما با وجود برخی تغییرات، همان منطق به شمار می‌آید، مثلاً LOGOS هر اقلیتوس را در نظر بگیرید... توجهی به اینکه ارسطو چه اظهار داشته است، ندارم زیرا به نظر من ارسطو کلیه آراء پیش از سقراط را به غلط تفسیر و یا آنها را تحریف کرده است و تفاسیر ایشان را قبول ندارم. این نتیجه‌ای است که در دفاع از نظریه‌های پیش از سقراط در تدریس تاریخ فلسفه یونانی به آن دست یافته‌ام.

دکتر نیوهنر: اگر این نتیجه‌گیری را تعمیم بدهید امری نادرست خواهد بود. اگر امروز با یک فیلسوف غربی مواجه شوم که اظهار داشته باشد من پیرو «مکتب پوپر» هستم و هیچ گونه ارتباطی با اسلام یا مسیحیت ندارم و تنها یک فیلسوف هستم...

دکتر اعوانی: چرا باید چنین اظهار کند... از او خواهیم پرسید که تعریفش از «فلسفه» چیست؟ باید پیش از هر چیز فیلسوف بودن خود را اثبات کند.

دکتر نیوهنر: در نظر بگیرید فیلسوفی غربی را که اظهار می‌دارد هیچ ارتباطی با اسلام ندارم و یا هیچ ارتباطی با فلسفه مسیحیت ندارم، آن نیز وابسته به حکمت الهی است. از این رو، دوباره سؤال خود را تکرار می‌کنم: اگر فیلسوفی غربی چنین اظهار کند که فلسفه اسلامی هیچ ربطی با فلسفه ندارد، در این صورت هسته مرکزی فلسفه اسلامی چیست؟ مایلیم در باره آن آگاهی یابم...

دکتر اعوانی: این مسأله مهم نیست که چه عنوانی را برای این منظور به کار می‌برید (اینکه عنوان آن اسلامی باشد یا غیراسلامی)، آنچه در این باره تعیین کننده است ماهیت و جوهره خود مسأله است. برای مثال، اینکه نام فیلسوف را هایدگر (یا: هوسرل) بنامید یا آنکه هوسرل را یک فیلسوف یهودی یا غیریهودی بنامید، اهمیتی ندارد. دست کم تا زمانی که وی شیوه‌ای فلسفی داشته باشد یا به طور فلسفی پرسشهایی را عنوان کند. تفاوت اساسی میان متکلمان و فلاسفه این است که فرد متکلم اعتقاد را پذیرفته و سعی دارد مسایل خود را بر اساس عقاید مذهبی ثابت کند، برخلاف فیلسوف که فقط ملزم به حقیقتی است که از راه علم یقینی به آن رسیده است که وی بتواند از راههای فلسفی دلیل و برهان بیاورد و یعنی چه؟ یعنی آنکه وی بتواند دلیل قاطع و کامل داشته باشد و نه اینکه اصول خود را فقط بر پایه عقاید مذهبی استوار سازد. به هیچ عنوان! این تعریفی است از فلسفه نزد فیلسوفان اسلامی، و تفاوت میان متکلمان و فیلسوفان در این است که متکلمان اصول خود را بر پایه وحی و اصول مذهبی استوار می‌نمایند.

و به اصطلاح مبادی را از وحی می‌گیرند اما فیلسوف مبادی را از عقل می‌گیرد و با اینکه به وحی اعتقاد دارد، اما حق ندارد که در استدلال به وحی رجوع کند. در واقع این از روشهای ابوعلی سینا به شمار می‌آید... برای مثال کتاب «شفا»ی وی را در نظر بگیرید، در هیچ جای این کتاب به مرجعی غیر از عقل برخورد نمی‌کنید.

دکتر اغوریدس: در باره نتایج ایشان چه نظری

دارید؟

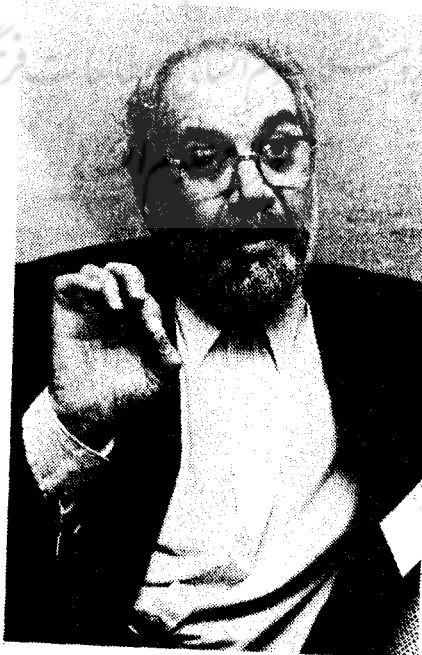
دکتر اعوانی: اگر نظریات وی درست است باید آنها را پذیرفت...

دکتر اغوریدس: استادی داشتم که بر اساس یک بحث ریاضی وجود خداوند را اثبات کرده بود و ما در قدیم الهیونی داشتیم که برای اثبات وجود خدا بحثهای زیادی را مطرح می‌کردند. اینها را می‌توان به عنوان فیلسوف در نظر گرفت نه الهیون، زیرا زمینه‌های بحث و گفتگو در این موضوعات را داشتند...

دکتر نیوهنر: در این باره با شما کاملاً موافقم. حال واژه «اسلامی» چگونه با آن مطابقت می‌کند.

دکتر اعوانی: اسلامی بودن فلسفه اسلامی به این است که این فیلسوفان از دل و جان مسلمان بوده‌اند و این فلسفه از دل فرهنگ اسلامی برخاسته است و اسلام آنان را به جستجوی حقیقت در هر کجا باشد تشویق کرده است. آنان عقل را بزرگترین موهبت الهی تلقی می‌کرده‌اند که قدرت رسیدن به علم مطلق و حقیقت مطلق را دارد و همه کوشش آنان معطوف به وصول به چنین علمی و چنین حقیقتی بوده است. در اینجا باید به یک نکته مهم اشاره کرد و آن اینکه اختلاف متکلم و فیلسوف در مسایل نیست، بلکه در روش است. بسیاری از مسایل مانند وجود خداوند و خلود نفس، حدوث عالم و غیره می‌تواند از مسایل مشترک میان کلام و فلسفه باشد. آنچه کلام را از فلسفه متمایز می‌کند روش آنهاست. به گمان من، از آنجا که فیلسوف تنها با برهان و دلیل محض سروکار دارد، می‌تواند یک معتقد نیز باشد، اما اعتقادات وی هیچ ربطی با استدلالهایش ندارد؛ مانند ریاضیدان. اگر فردی چون خیام را که ریاضیدانی مسلمان بود در نظر بگیریم، آیا اصطلاح «مسلمان» هیچ گونه ارتباطی با علم «ریاضی» او دارد؟ خیر! زیرا «ریاضی»، روش، تعریف و مبادی خود را دارد که باید اثبات شود.

در اینجا فرض بر این است که فیلسوف در پی حقیقت است و اینکه انسان قادر به یافتن حقیقت است و رسیدن به چنین حقیقتی بالاترین هدیه‌ای است که به انسان اعطا شده است. وی از میان تمام موجودات و مخلوقات برگزیده و متمایز شناخته شده است. در اینجا



دکتر اعوانی

باید به خاطر داشت که وحی گاهی افق دیدی به فیلسوف می‌دهد که در غیر این صورت امکان ندارد، اما با دریافتن و فهمیدن آن، افق وجودی آن دریافتی را با برهان اثبات می‌کند و مادام که ملزم به برهان است فیلسوف است و نه متکلم.

دکتر اغوریدس: مایلیم نکته‌ای را یادآوری کنم، البته شما درباره کلمنت اسکندرانی (Clements Of Alexandria) و تاریخ و احوال و زندگی وی آشنایی دارید. او توجهی خاص به پرورش معرفت داشته و آموزشهایش به سمت معرفت حقیقی هدایت می‌شده. در زمینه اعتقادات کلیسایی، وی بارها در یادداشت‌های خود اظهار کرده که از طریق ایمان و اعتقاد می‌توان به حقیقت دست یافت و نه از طریق معرفت. آیا گمان می‌کنید که کلمنت اسکندرانی از همان فیلسوفانی است که شما سعی در توصیف آن دارید؟ این گونه افراد سعی دارند از طریق معرفت به حقیقت دست یابند و به وحی نیاز دارند. حالاً می‌خواهد در اسلام، در مسیحیت، و یا در یهودیت باشد... اینکه سعی دارند تمامی به یک حقیقت یکسان دست یابند، نظریه‌ای است متعلق به کلمنت که البته نظریه‌ای نادرست است... زیرا وی معرفت را با اعتقاد آمیخته بود و من نسبت به آن تردید دارم.

البته در اینجا سعی دارم گفته‌های شما را عمیقاً درک کنم، اما به نظرم شما این دو مسأله را با یکدیگر آمیخته‌اید.

دکتر نیوهنر: ایشان این دومبحث را با یکدیگر نیامیخته‌اند، بلکه کاملاً و به گونه‌ای واضح از یکدیگر شرح داده‌اند.

کمیته

دارای دو نوع فلسفه باشیم؟ نخست فلسفه‌ای که معرفت را موازی با عقیده می‌داند، و دوم فلسفه‌ای که از عقیده رهاست. این نیز می‌تواند یک فلسفه باشد. برای نمونه مارکس را در نظر بگیرید، او فیلسوف بوده، اما جدا از مذهب و اعتقاد. فیلسوفان دیگری نیز می‌شناسیم که از الهیون نیستند، اما فیلسوف به شمار می‌آیند. و در عین حال درباره اعتقادات مذهبی نیز سخن می‌گویند. این نیز نوعی فلسفه به شمار می‌آید، فلسفه‌ای که در جهت عقیده و مذهب پیش می‌رود و فلسفه‌ای که جدا از مذهب و اعتقاد عمل می‌کند و از طریق دلیل و برهان به بحث می‌نشیند.

دکتر نیوهنر: با شما موافقم.

دکتر اعوانی: برخی مذاهب بر معرفت، برخی بر «عشق» تأکید دارند و برخی نیز بر اعمال.

دکتر اغوریدس: یا در برخی از گروهها - حتی در یک مذهب - ممکن است روی بعضی مسایل تأکید بیشتری شده باشد.

دکتر اعوانی: با این تعبیر معرفت در مذهب بدون وجود «عشق» و «محبت» میسر نیست. حال، در آیین مسیحیت تأکید بر عشق و اراده بیشتر است تا معرفت و عقل. البته این بدان معنا نیست که معرفتی وجود نداشته باشد اما تأکید بر عشق و محبت بیشتر است، از همین روست که اسلام را دین تعادل و توازن نامیده‌اند.

یعنی به هر چیزی آنچه شایسته و بایسته است عطا می‌کند؛ «عشق» در جایگاه خود، «معرفت» در جایگاه خود، اعمال مذهبی در جایگاه خود و... اسلام یک دین متوازن و در عین حال پویا به شمار می‌آید و بدین سبب، معرفت مانند «عشق» جایگاه ویژه‌ای دارد. پس هر یک از این حالات، جایگاه خود را داشته و در عین حال مکمل یکدیگرند و وجود هر یک نیز ضرورت دارد؛ اما در مسیحیت - حتی به قیمت معرفت و شناخت، بر

«عشق» و اراده تأکید می‌شود. البته این بدان معنا نیست که هیچ تأکیدی بر معرفت نیست...

دکتر اغوری‌دیس: با این مطلب موافق نیستم... من گمان نمی‌کنم مسیحیت تنها دارای چنین ویژگی‌هایی باشد.

دکتر اعوانی: البته معرفت نیز وجود دارد، اما شما می‌بینید که در مسیحیت چه بسیار افرادی هستند که اظهار می‌دارند اعتقاد باید بدون معرفت باشد. حتی بوده‌اند کسانی که می‌گفته‌اند ایمان وقتی ایمان است که عاری از معرفت باشد.

دکتر اغوری‌دیس: هنگامی که پولس قدیس (Saint Paul) اقدام به تعریف مذهب مسیحیت کرد، چنین اظهار داشت که از رسالت منشأ گرفته است، اما تمامی اینها بدون «عشق» میسر نخواهد بود... واقعیت این است که چنین مجموعه‌ای تنها بر عشق استوار نیست.

دکتر اعوانی: اعتقاد من هم بر این است که بیشتر تأکید و تشدید بر عشق است.

دکتر اغوری‌دیس: از این نظر ما نیز در مسیحیت چون دین اسلام از شاخه‌های مذهبی متفاوتی پیروی می‌کنیم.

دکتر اعوانی: چرا که تأکید بر ایمان است، و بر اراده و عشق بیشتر تأکید می‌ورزد.

کشیان: این مطلب صحیح

است، زیرا اسلام دارای ترکیبات بسیار هماهنگی از نسبت‌های وجود است که شامل «عشق» و «عقل» و غیره است و برای همین خداوند در قرآن انسان را «خلیفه‌الله» نامیده است. البته این مطلب دارای معنای سمبولیک بسیار مهمی است. برای انسان ترکیبی هماهنگ از اسماء الهی در قرآن آمده است، همان گونه که بین اسماء و افعال الهی تعارض نیست و همه اسماء الحسنائیند. انسان به معنای «خلیفه‌الله» نیز ترکیبی است هماهنگ و عالی از استعدادها و نیروهایی که در هر ظهوری اسمی و قوه‌ای از قبض حق را به جلوت می‌آورد. ما در هنرهای اسلامی، در عرفان اسلامی و در اولیا و صالحان مسلمان آشکارا این حقیقت را مشاهده می‌کنیم. اساساً تمدن و فرهنگ اسلامی را می‌باید تمدن و فرهنگ ترکیب‌های عالی دانست تا تجزیه و جراحی. به معنای اسلامی نگاه کنید، به مراسم حج، به انسان کاملی که عرفای مسلمان در جستجوی آنند توجه کنید.

دکتر نیوهنر: اما من هنوز به پاسخ پرسش دوم دست نیافته‌ام.

کشیان: ما نیز سؤالات

بسیاری داریم، مایلیم در باره شرایط خود در این مرحله زمانی صحبت کنیم. و نیز درباره فیلسوفان و فلسفه کنونی یا فلسفه غربی بدانیم و از وضع عصر کنونی و جایگاه مذهب در تمدن جويا شویم...

دکتر نیوهنر: همان گونه که پیش از این نیز گفتم، فلسفه غرب هیچ ارتباطی با مذهب ندارد.

کشیان: چگونه می‌توانید این موضوع را شرح دهید؟ زیرا در

غرب فیلسوفان زیادی وجود دارند که همگام با مذهب پیش می‌روند...

دکتر نیوهنر: کدام یک؟

کشیان: کسانی چون بردیایف و که برکه گور... که همگی فیلسوفند.

دکتر اغوری‌دیس: بردیایف تئولوژیست است.

کشیان: چرا نمی‌گویید فیلسوف؟

دکتر اغوری‌دیس: شخصیت اصلی وی از الهیون سرچشمه می‌گیرد نه فلاسفه.

کشیان: پس منظور شما این است که در غرب جدید هیچ فیلسوفی وجود ندارد؟

دکتر اغوری‌دیس: ما اکنون با واژه نگاری برخی از واژه‌ها مانند «فیلسوف» و «الهیون» دچار اشکال شده‌ایم. چه کسی فیلسوف است و غیره. ما به سه صورت این واژه را تعریف می‌کنیم و هنوز به توافق نرسیده‌ایم. بردیایف و که برکه گور پیرو حکمت الهی اند کسه سعی دارند تفکرات خود را در قالبی فلسفی جای دهند. اما ایشان در اساس پیرو حکمت الهی اند.

دکتر نیوهنر: آخرین فیلسوف مذهبی که من به یاد دارم فردی به نام هایدگر بود که هم اکنون هیچ کس دیگری را مانند وی نمی‌شناسم.

دکتر اغوری‌دیس: اما هایدگر کسی نیست که متعلق به هزاران سال پیش باشد؛ در همین عصر می‌زیسته است (اگر چه پانزده سال پیش در گذشته). ما او را ملاقات کرده‌ایم. درباره او شنیده‌ایم، پس نمی‌توانیم چنین ادعا کنیم که پس از او دیگر کسی همانند وی نخواهد بود. بدین رو هنگامی که درباره هایدگر صحبت می‌کنیم، در واقع درباره دوره‌ای که زیاد مربوط به گذشته نیست گفتگو می‌کنیم. اکنون علم فلسفه دچار بحران شده است و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که در آینده علم فلسفه احیاء نخواهد شد. ما نمی‌دانیم در چه زمانی... و مطمئن نخواهیم بود.

کشیان: اما در یونان باستان پس از بحران فلسفه ما شاهد مذهب بوده‌ایم، آیا گمان می‌کنید پس از بحران مذهب بتوانیم شاهد بحران فلسفه جدید در غرب و پیدایش دوباره مذهب باشیم؟

دکتر اغوری‌دیس: نه، من گمان نمی‌کنم این یکی از خواسته‌های مورد علاقه اسلام است و واقعا می‌خواهم مانند یک برادر به شما بگویم که گمان نمی‌کنم برخی از مسایل خاص را- که تعاریف و تفاسیر دیگری نیز دارند- تنها به یک شیوه به عنوان احیاء کننده مذهب بتوانیم تشریح کنیم. یعنی حالتی که بناست پس از سقوط فلسفه و مذهب در تمام جهان فراگستر شود. احیای مذهب هرگز نباید بدین صورت در نظر گرفته شود.

کشیان: فرض کنیم شما کاملاً درست می‌فرمایید، اما آیا اکنون مسایل و مشکلات اساسی و حیاتی وجود ندارند؟ چگونه می‌توان بر چنین مسایلی فایق آمد؟

دکتر اغوری‌دیس: می‌توان توضیح قابل قبولی نسبت به نحوه عملکرد نقش حاکم اسلام در عصر کنونی ارائه

داد، زیرا امروزه همه چیز حول محور اسلام متمرکز شده است. جهان اسلام مرکز خود یا هسته اصلی خود را در مذهب اسلام یافته است و به همین علت شما اکنون شاهد احیای مذهب شده‌اید؛ زیرا اسلام اکنون در یک موضع دفاعی یا مبارزه علیه دیگر قدرتها و استعمار قرار گرفته است. از این رو نیاز به یک هسته مرکزی دارد. پس نمی‌توانم چنین گسترده‌گی متفاوتی را تنها به تجدید حیات اسلام نسبت دهم، اما برایم کاملاً روشن و قابل قبول است.

کشیان: هنگامی که در باره احیاء مذهب صحبت می‌شود، در واقع در باره مشکلات و مسایل کلی صحبت می‌کنیم. سؤال این است که چگونه می‌توانیم بر چنین مشکلاتی فایق آییم. ما از نظر فلسفی اکنون در پایان راه علم و فلسفه قرار گرفته‌ایم.

دکتر اغوری‌دیس: اما ما به توافق‌هایی نیز دست یافتیم: یکی اینکه تاکنون چه در غرب و چه در شرق هیچ گاه تا این حد بر آزادی تأکید نشده است. این مساله بسیار مهم است و تا چند دهه اخیر حقوق بشر امری بسیار ناچیز تلقی می‌شد اما امروز حتی افراد بسیار عامی نیز در خیابان در باره حقوق خود اظهار نظر می‌کنند. این موضوع ارتباط محکمی با آزادی دارد که منظور ما از آزادی چیست؟ آزادی نظریه‌ای مطلق نیست بلکه به معنای حل مشکلات کلی است. ما دارای مشکلاتی هستیم و چنین اظهار می‌داریم که آزادی راه حل این مشکلات است، یعنی برطرف کننده چنین بحران‌هایی به شمار می‌آید. آزادی اشکال متفاوتی را در برمی‌گیرد، اما در عین حال بسیار مثبت عمل می‌کند. هنگامی که به تعریف برخی مسایل می‌پردازیم، یکی از سؤالات درباره میزان همیاری مذهب در این زمینه است؛ اما پرسش دیگر این است که عوامل دیگر چگونه می‌توانند در رفع مشکل کمک کنند. ما اکنون در یک جامعه جمع‌گرا زندگی می‌کنیم- این را نباید فراموش کرد- و هنگامی که به عنوان یک مسیحی اروپایی در باره جامعه جمع‌گرا (Huralistic) صحبت می‌کنم، مسیحیت را مردود نمی‌شمارم. به نظر من در انجیل، مسأله جمع‌گرایی وجود دارد. پس باید تمام نیروی خود را- چه در غرب و چه در شرق- گردآوریم تا آزادی خود را به دست آوریم و بتوانیم بروضاع ناخوشایند کنونی فایق آییم. بویژه در باره یک استاندارد اخلاقی پیوسته تلاش کنیم، پس از آن وارد مرحله بعد می‌شویم.

کشیان: در طول تاریخ هیچ گاه وسعت و غنای اطلاعات انسان در زمینه تاریخ و جهان به مقیاس وسعت روزگار ما نبوده است. از سویی در هیچ عصری تهی معنایی و بوچی به این ژرفا بشر را رنج نداده است. گمان می‌کنید چرا؟

دکتر اغوری‌دیس: خوب، ما درباره این مساله صحبت کرده‌ایم. ما دارای علوم، تکنولوژی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و اطلاعات جدید در باره اهمیت انسان و جامعه‌شناسی هستیم، از این رو دچار آشفتگی شده‌ایم و نیاز به زمان بیشتری نسبت به گذشتگان خود برای حل مسایل داریم. همه ما در این موضوع اتفاق نظر داریم که اکنون به زمان بیشتر و کسب شکیبایی بیشتر نیاز داریم. باید بیاموزیم تا قدری صبور باشیم.

دکتر اعوانی: فرض کنیم ما از چنین صبری برخورداریم- برای نمونه حدود یک قرن و یا بیشتر شکیبایی داشته‌ایم- آیا در این مدت مشکلات افزایش می‌یابند یا اینکه به مرور حل می‌شوند؟ شخصاً نسبت



دکتر گلبدوس

به این عقیده تردید دارم. منظورم این است که فلسفه در غرب به مرحله پایانی خود رسیده است، زیرا برای مثال علم تکنولوژی به عنوان یک علم مادر، فلسفه و تفکر را از میان برده است و اینکه برخی از علوم ادعا می کنند توانسته اند جانشین خرد و فلسفه شوند، با چنین ذهنیتی احتمال احیا و تجدید حیات فلسفه و خرد بسیار ناچیز خواهد بود. مگر آنکه اوضاع تغییر کند. البته این مسأله در اسلام ممکن است، زیرا اسلام راستین خود به عنوان یک حافظ حقیقت و خرد عمل می کند و جوهره دین و حکمت همان عقل و خرد است، یعنی تعریف ما از مذهب بدین صورت نیست که مذهب فاقد جوهره الهی و حکمت حقیقی است، بلکه چنانچه یک دین، دین حقیقی باشد، همان است که از سوی خداوند مقرر شده است. پس ماهیت و جوهره فلسفه و دین یکسان است. البته مذهب می تواند اشکالی را در خود داشته باشد که مغایر با فلسفه است، اما وقتی در باره ماهیت دین صحبت می کنیم مراد همان معرفت حقیقی و خرد می باشد، و نیز خرد حقیقی و فلسفه مغایر با عقل نیست. برای نمونه، چرا افرادی چون توماس قدیس یا آگوستین قدیس و تمامی فیلسوفان بزرگ مسیحیت همانا از افراد قدیس و مطهر بوده اند؟ زیرا ماهیت دین مغایر با فلسفه یا خرد نیست و ماهیت خرد نیز مخالف با مذهب نمی باشد، بلکه هر دو الهی و ربانی اند. پس علت اینکه فلسفه در ادیانی چون مسیحیت و اسلام بقا یافت این بود که مانند یک لاک و حفاظ توسط مذهب محافظت می شده است.

دکتر اغوری دس: به نظر من این مطلب که خداوند تنها حافظ اصلی به شمار می آید از عقاید مشترک سه مذهب بزرگ الهی است و نه تنها مسیحیت یا اسلام یا دین یهود.

دکتر اعوانی: برخی معتقدند که در سده های میانی فلسفه کنیز الهیات بوده است، اما امروزه فلسفه کنیز علم و تکنولوژی است. مثلاً امروزه فلسفه علم را همان فلسفه تلقی می کنند. اکنون در مکاتب تحلیلی و تحلیلی گرای، متافیزیک و فلسفه مردود شناخته شده است.

دکتر اغوری دس: آیا موافقید که امروزه تنها حقیقت، عشق و آزادی می توانند مشکلات و موانع را حل و برطرف کنند؟ در غیر این صورت، من به عنوان یک مسیحی و شما به عنوان یک مسلمان چنین اظهار خواهیم کرد که در تاریخ دچار یک اعتقاد کورو نامفهوم شده ایم. اگر مانند ابوعلی سینا به پرستش حقیقت واقعی، عشق و آزادی بپردازیم، بدون شک به بهترین مفهوم دست خواهیم یافت. به همین سبب باید بردبار و

صبور بود.
دکتر نیوهنر: عشق، آزادی و حقیقت از عوامل لازمند اما دلیل و برهان را نباید فراموش کرد و...
دکتر اغوری دس: بله، منظورم از دلیل همان حقیقت است.

دکتر کاروس اوان گلیدوس: من فیلسوف یا از زمره الهیون نیستم و تخصصی در این زمینه ندارم، اما در باره آخرین نکته ای که بدان اشاره کردید باید بگویم که ما اکنون در غرب با آن تکنولوژی که ما را در خود مستغرق کرده است روبه روییم و می بینیم که در دانشگاهها بیشتر حمایت های مالی صرف تکنولوژی و علوم پیشرفته می شود. این میزان اهمیت بر تکنولوژی ممکن است سبب نابودی اندیشه و تعقل شود، یعنی با پایان یافتن دانش فلسفه تعقل و استدلال نابود شود...

دکتر اعوانی: منظورتان این است که تکنولوژی فلسفه را احیا کند؟

دکتر گلیدوس: آیا گمان می کنید تکنولوژی باعث نابودی تعقل و اندیشه شود؟

دکتر نیوهنر: هرگز.

دکتر گلیدوس: پس در این صورت باید وسیله ای چون مواد خام وجود داشته باشد تا این اندیشه را تداوم بخشد. البته این نظر یک فرد عادی است.

دکتر اعوانی: به نظر من علم و تکنولوژی به شکلی که اکنون وجود دارند، تأثیر باز دارنده داشته و در نتیجه موجبات نابودی فلسفه را پدید آورده اند. به نظر من علم و تکنولوژی اکنون به گونه ای مورد درک و فهم قرار گرفته اند که با فلسفه مغایر هستند و به همین علت من نمی توانم شکوفایی فلسفه را در اوج تکنولوژی و علم مشاهده کنم.

دکتر گلیدوس: همه افراد با دانش فلسفه سروکار ندارند، زیرا اگر با فشاری تنها بر تکنولوژی بود، رشته های دیگر علمی چون ادبیات - که رشته من می باشد - به مرور زمان از میان می رفت و در آن صورت همگان تنها حول محور ماشین الات و کامپیوتر سیر می کردند.

دکتر اغوری دس: البته همه ما با این احساس ناخوشایند نسبت به تکنولوژی همصدا هستیم. اما در عین حال، گمان نمی کنم هیچ گاه حتی فیلسوفان یا پیروان حکمت الهی نمی توانسته اند به اندازه تکنولوژی، در عصر کنونی طی بیست سال اخیر انسان بودن را به انسانها معرفی کنند. البته نتیجه کار را نمی دانم، هیچ فردی هم نخواهد دانست.

دکتر اعوانی: از جهاتی با شما موافقم، و از جهاتی مخالف! زیرا به نظر شما مثلاً اگر تکنولوژی نبود، ما اکنون گردهم جمع نمی شدیم. این درست است، اما آیا بسندان معنا نیز هست که با تکنولوژی موفق به شناخت حقیقت انسان شده باشیم؟ خیر.

دکتر گلیدوس: اگر تکنولوژی به ما کمک کند تا از جریانات پیرامون خود باخبر شویم (برای نمونه اگر بتوانم از طریق کامپیوتر در اندک زمانی در باره کتاب معینی از یک کتابخانه مرکزی آگاهی یابم) در آن صورت تکنولوژی به من کمک کرده است. اما نکته درخور توجه آن است که نباید به تکنولوژی اجازه داد تا ما را با هرگونه فکر خلاق را سرکوب کند (البته همین فکر باعث اختراع و ابداع کامپیوتر شده).

دکتر اغوری دس: این نخستین بار نیست....

کوشان: آری، اما با چنین

وسعت و مقیاس و شدت و شتابی تنها و تنها در روزگار ما رخ داده است؟ اگر مایلید بحث را جمع بندی کنیم؟

دکتر اعوانی: مایلم دوباره نظرم را تکرار کنم. اینکه فلسفه مغایر با ماهیت و فطرت انسان نیست، در عوض

همگون و همسو با جوهره وجودی اوست، زیرا انسان دارای قوه تعقل و استدلال است.

قوه عقل مانند یک زائیده بی مصرف نیست که جدا شود، بلکه یک هدیه الهی به شمار می آید و از باارزش ترین عطایای الهی انگاشته می شود که به انسان ارزانی شده است. انسان داناست، از این رو در هر تمدنی که دارای نیروی اندیشیه واقعی و علم فلسفه باشد تمدن روبه شکوفایی و پیشرفت خواهد گذارد. در اسلام نیز ما دارای یک فلسفه اسلامی واقعی بوده ایم و فلسفه در اسلام هرگز خلاف جهت و جریان مسیر خود نبوده است. برای نمونه در ایران شاهد سیری متوالی و پی درپی از فلاسفه هستیم، از فارابی گرفته تا شاگردان وی؛ تا ابوعلی سینا همه دارای مکاتب مختلف فلسفی بوده اند، اما اکنون نیز از یک آرایش یکسان و زنده پیروی می کنند و اگر زمانی مخالفتی علیه فلسفه اسلامی (مانند مخالفت از سوی غزالی) وجود داشته است، به آن علت بوده که در آن زمان بر فلسفه ارسطو تأکید زیادی می شده، و نه دیگر مکاتب فلسفی. مخالفت غزالی نیز این امر را تحت تأثیر قرار داده بود، زیرا در کنار فلسفه ارسطویی دیدگاه جدیدی را نسبت به فلسفه گشوده بود. در کنار این دیدگاه مکاتب دیگری چون «مکتب اشراق»، «مکتب ابن عربی» و «مکتب ملاصدرا» شکل گرفته بودند و فیلسوفان اسلامی به راستی مسلمان بودند و فلسفه به هیچ عنوان با اسلام منافات نداشت. امروزه در غرب نسبت به این مسأله پیشداوری وجود دارد، زیرا آنان بر این باورند که تنها افرادی قادرند به فلسفه بپردازند که مذهبی نباشند و این تفکر و باوری غلط است. فلسفه اسلامی نیز آن را رد می کند. زیرا در طول تاریخ شاهد فیلسوفان بسیاری بوده ایم که دارای مراتب بالایی در علم فلسفه بوده اند، اما در عین حال از معتقدین راستین نیز بوده اند. به این ترتیب دو حالت وجود خواهد داشت: یا اینکه باید اظهار کنیم که این افراد با وجود دین به فلسفه می پرداختند، یعنی معتقدین واقعی نبوده و منافق بوده اند - که این امری نادرست است زیرا آنها از معتقدین واقعی بوده و در عین حال فیلسوف نیز بوده اند، برای نمونه فرهنگ و تمدن را در نظر بگیرید که مانند این دو (مذهب و فلسفه) مغایر و متضاد با یکدیگر نیستند و از زمانهای قدیمی چنین سنت و آیینی بینشان بوده است، به گونه ای که ما نیز امروزه در زندگی خود شاهد چنین رسم و سنتی هستیم...

دکتر نیوهنر: ملاحظه کنید برای ما غربی ها گاهی درک اسلام کمی غریب و مشکل به نظر می رسد، اما ما می توانیم به عنوان فیلسوف با یکدیگر به بحث بنشینیم.

دکتر اعوانی: ای کاش مدت بیشتری را در ایران می ماندید تا بتوانیم زمان بیشتری به بحث و گفتگو بپردازیم و من نیز با آمادگی قلبی در بحث شرکت می کردم.

کوشان: شما باید با اسلام

بیشتر آشنا شوید، همان گونه که ما نیز باید با غرب آشنایی بیشتری یابیم. آشنایی، دیالوگ مطلوب و به اخلاص و بیطرفانه می تواند بخشی از معضلات را حل کند و افق جدیدی را به روی ما بگشاید.

دکتر اغوری دس: جا دارد خوشحالی خود را از این گفتگوها ابراز کنم، و اینکه در کنار دو فیلسوف غربی و شرقی به بحث نشستیم. با وجود آنکه در مورد مسایل اصلی متقاعد نشدم، اما خوشحال خواهم شد تا بار دیگر چنین زمینه ای فراهم آید.

کوشان: از اینکه در این گفتگو شرکت جستید، سپاسگزاریم.